

«نه به حجاب» یا «نه به حجاب اجباری»؟

مهرانگیز کار

بعد از حدود یک قرن که از مبارزه با حجاب اجباری در ایران می‌گذرد و زنان ایران هنوز حق انتخاب پوشش خود را ندارند، آیا هنوز باید اصل «اختیاری بودن حجاب» را پذیرفت و اجبار به رعایت آن را نقد کرد؟ آیا باید به «حجاب» نه‌گفت یا به «حجاب اجباری»؟

به نظر من، در سؤالات بالا دو موضوع متفاوت با هم مخلوط شده است. باید بخش سیاسی و بخش اجتماعی حجاب را از یکدیگر تفکیک کنیم. چه در زمان رضا شاه که بی‌حجابی اجباری نقد می‌شد و چه امروز که حجاب اجباری نقد می‌شود. مقصودم این است که حکومت نباید در شیوه‌ی زندگی و سلیقه‌های شخصی شهروندان در امر انتخاب پوشاک دخالت کند. اصل بر این است که هر کسی، متناسب با عرف جامعه، پوشاک مورد علاقه‌ی خودش را انتخاب کند، و این انتخاب شخصی می‌تواند مبنای اعتقادی داشته باشد و یا نداشته باشد. بنابراین، وقتی حجاب اجباری را نقد می‌کنیم، دخالت حکومت در امر حجاب را نقد می‌کنیم. فردی که در خانواده‌ی مذهبی رشد کرده، یا خودش به قیود مذهبی پای‌بندی دارد، و یا این که شخصاً به حجاب اعتقادی ندارد اما به دلیل ناتوانی در ستیز با فضای مذهبی که در خانواده وجود دارد، ناچار می‌شود خودش را با شرایط انطباق دهد، در این رویکرد قرار نمی‌گیرد. برای مثال، من در سال ۲۰۰۴ میلادی به افغانستان سفر کردم. در این کشور حکومت به حجاب کاری ندارد و هر زنی می‌تواند حجاب داشته باشد و یا نداشته باشد؛ اما اولین بار که در کابل بدون حجاب از خانه بیرون رفتم (بدون این که کسی کوچک‌ترین تذکری بدهد و یا اهانتی کند)، خودم از نظر روانی احساس ناامنی کردم و به نظرم رسید اگر می‌خواهم این چند روزی که در کابل کار تحقیقاتی دارم راحت‌تر در کوچه و بازار رفت‌وآمد کنم، بهتر است یک تکه پارچه روی سرم بیاندازم. این اجبار حکومت افغانستان نبود، بلکه راه حلی بود که خودم انتخاب کردم تا احساس امنیت بیشتری داشته باشم. فشار اجتماعی بود.

شما در افغانستان میهمان بودید، در حالی که این شرایط برای زن افغان به اجبار هر روزه تبدیل شده است. به عقیده‌ی برخی، در دوران رضا شاه، دولت و حکومت با مداخله در بحث حجاب، از آزادی زن در برابر سنت و تعصب دفاع کرد. به نظر شما، حکومت و قانون چنین وظیفه‌ای ندارد؟

نه. به این دلیل ساده که امروزه جوامع مسلمان خاورمیانه در شرایط بحرانی به سر می‌برند، و مداخله‌ی دولت‌ها در این امور می‌تواند اوضاع را بیشتر به هم بریزد و پیامدهای غیر قابل پیش‌بینی داشته باشد. دولت ایران حجاب

اجباری را با زور، زندان، شلاق، و اهانت همراه کرده؛ اما این که دولت‌ها در کشورهای با اکثریت مسلمان، مثل رضا شاه اجبار به کشف حجاب کنند، توصیه و یا آرزوی خردمندان‌ای نیست. فقط باید آرزو کرد که آن‌ها الگوی جمهوری اسلامی ایران را انتخاب نکنند. این جوامع به اندازه‌ای بحرانی است که بدون کشف حجاب، طالبان‌ها، القاعده‌ها و داعش‌ها از دل آن‌ها سر بر آورده‌اند، جریان‌هایی که عموماً در اصول اولیه و بنیادی خود ضد حقوق زن هستند.

یعنی تصور می‌کنید سیاست دولت‌های تاجیکستان و قزاقستان، که مذهب و استفاده از نمادهای مذهبی را تا هجده سالگی ممنوع اعلام کرده‌اند، به جای کاهش افراط‌گرایی، به آن دامن می‌زند؟

در هر جامعه موضوع متفاوت است؛ برای پیدا کردن جواب این سؤال، ابتدا باید آن جامعه را بشناسیم و جنس واکنش‌هایش را بررسی کنیم. در جامعه‌ی ایران، هر نوع اجبار حکومت در زمینه‌ی پوشش و زندگی خصوصی مردم با واکنش منفی روبه‌رو می‌شود. برای همین، هنوز بعد از گذشت چهار دهه از عمر جمهوری اسلامی، حجاب در جامعه‌ی ایران مسئله‌ی بحث‌انگیزی است، مسئله‌ای که به یکی از مشکلات حکومت تبدیل شده، و حرکت رادیکال حکومت به حرکت رادیکال زنان دامن زده است. این پرسش پاسخ قاطع و سراسر ندارد. ویژگی‌های اجتماعی تعیین‌کننده است. حکومت ایران بخش قابل توجهی از درآمد کشور را برای ترویج و تحمیل حجاب صرف می‌کند، و تا کنون به نتایج مورد نظرش نرسیده است. اگر دولت‌ها سرمایه‌های خود را برای اجرای سیاست‌های فرهنگی پیشرو صرف کنند تا مردم را به حدی از درک و آگاهی برسانند، احتمال دارد که زنان پای‌بند به حجاب از پوشیدن آن منصرف شوند. الان، نقد حجاب توسط فعالان حقوق بشر و فعالان حقوق زن ایرانی به دلیل اجباری بودن و دخالت حکومت در چگونگی انتخاب پوشش و ورود به حوزه‌ی زندگی خصوصی زنان است که موضوعیت پیدا کرده است. اگر اجبار نبود، بحران هم نبود. رویارویی هم نبود. فعالان می‌توانستند تلاش بیشتری برای مبارزه با نابرابری‌های حقوقی و تبعیض‌های جنسیتی بکنند. نیروی زیادی صرف مبارزه با حجاب اجباری شده و می‌شود. حجاب اجباری از نخستین روزهای پیروزی انقلاب، بخش بزرگی از زنان را نسبت به حکومت سرخورده و خشمگین کرده است.

حجاب بر پایه‌ی احکام شریعت استوار است و اگر نگوئیم تحمیل، دست کم ترویج یکی از اصول ابتدایی مذهب است، در حالی که در بحث حجاب اختیاری، کسی را به برداشتن حجاب تشویق نمی‌کنیم. در نتیجه، این نبرد نابرابری است: شما حجاب را به رسمیت می‌شناسید، ولی فرد مذهبی بی‌حجابی شما را به رسمیت نمی‌شناسد.

بین این دو موضوع مرز وجود دارد. جو زندگی خانوادگی و اعتقادات شخصی در استفاده یا عدم استفاده از حجاب تعیین‌کننده است. مثلاً در غرب، زنان مسلمان آفریقایی‌تبار یک چیزهایی درست می‌کنند و روی سرشان می‌گذارند که به حجاب مرسوم و مورد نظر حکومت ایران شباهتی ندارد، و اتفاقاً خیلی از این زنان از نظر روانی مستقل و با اعتماد به نفس هستند. روسری کوچک و زیبایی روی سرشان است و گردن‌شان هم پوشیده نیست، و در عین حال فعال‌اند. احساس نمی‌کنند که زیر بار زور رفته‌اند. احساس نمی‌کنند از کسی اطاعت می‌کنند و تسلیم زور شده‌اند. این حجاب دست‌وپاگیر نیست. آن‌چه ما در ایران با آن روبه‌رو شده‌ایم نمادی از خشونت حکومتی نسبت به زنان است. همچنین در نقطه‌ی مقابل آن، مبارزه‌ی خشونت‌آمیز با حجاب اعتقادی و اختیاری شیوه‌ای نابخردانه است. از طریق سیاست‌های فرهنگی، به گونه‌ای که احساسات بخش‌های مذهبی جامعه را برانگیخته نکنند و آن‌ها را به سوی واکنش‌های تند و افراطی سوق ندهند، در درازمدت می‌شود تأثیرگذار بود. در این صورت، به رسمیت شناختن آزادی بیان مقدمه‌ی کار است. نواندیشی دینی باید بتواند آزادانه با مردم رابطه برقرار کند. زنان با حجاب اعتقادی را با تفاسیر خود از حجاب آشنا کند، و این باور را ترویج دهد که حجاب در اسلام فقط توصیه است و سمت‌وسوی ارشادی دارد. زن بی‌حجاب را در فردای قیامت از مو به سقف آتشین جهنم آویزان نمی‌کنند! مادر تحولات بزرگ اجتماعی نخست آزادی بیان است، و سپس اصلاح دین و ارائه و تکرار تفاسیر روزآمد از دین.

حاصل سی و هفت سال مبارزه با حجاب اجباری «بدحجابی» و یا دوزیستی زنان شده است، که در خانه و ماشین و هر محیط دور از چشم حکومت لباس راحت بپوشند، و در اماکن عمومی تا حدی که امکان دارد آرایش کنند و قسمتی از مو یا تن خود را نمایان کنند، به طوری که برخی از فعالان در کشورهای غربی از «بدحجابی» به عنوان «مد زن ایرانی» نام می‌برند! آیا این اتفاق اصل تبعیض‌آمیز «حجاب اجباری» را لوث و عادی‌سازی نمی‌کند؟

واکنش به حجاب اجباری پس از پایان جنگ ایران و عراق، شکل دیگری به خود گرفت. تولیدی‌های مانتو خواست زنان را درک کردند و پیش‌قراول مدسازی شدند. مثلاً اپول‌های بزرگ و عجیب و غریبی روی شانه‌های مانتوهای ما چسبانند! کم‌کم این مدها تغییر شکل پیدا کرد، مانتوها تنگ شد، و حالا که من چند سالی است در ایران زندگی نمی‌کنم، گاهی با تماشای عکس‌ها متعجب می‌شوم از شکل متفاوت حجاب زنان ایرانی. زنان ایرانی موفق شده‌اند چشم حکومت را به مدسازی از حجاب عادت بدهند. این پوشش را به حکومت بقبولاند. خودروهایی نیروی انتظامی در خیابان‌ها حضور دارند و سختگیری‌ها ادامه دارد، اما این سختگیری‌ها نتوانسته کارساز باشد. این نیروهای سرکوبگر تنها می‌توانند نمونه‌هایی را شکار کنند و زنی که دستگیر می‌شود، بعد از آزادی، دوباره همان پوشش همیشگی خود را به تن می‌کند. این واکنش عمومی در مورد مسائل دیگر هم صادق است. زنان آشکارا از عهده برآمده‌اند و با حجاب اجباری مدسازی کرده‌اند، لباس‌های رنگارنگ می‌پوشند و دیگر، مثل زمان ما، مجبور نیستند مقنعه به سر کنند. هر چند هنوز هم اگر بخواهند در ادارات دولتی کار کنند، ناچارند که استانداردهای سفت و

سخت حجاب اسلامی را رعایت کنند. حجاب در معابر عمومی و میهمانی‌ها تغییر شکل عجیب و غریبی پیدا کرده است. ابتدا برخورد عمومی با حجاب اجباری واکنشی بود، اما حالا زنان برای تن ندادن به جبر دولتی و سلیقه‌های شخصی مسئولان، با پوشیدن لباس‌های تنگ و رنگ کردن مو و حتی ظاهر عجیب و غریب جریان‌سازی می‌کنند. به این وسیله، خواسته‌های خود را به عرف رایج تبدیل کرده‌اند. نسل‌های جدید زنان ایرانی که در آن محیط به دنیا آمده‌اند و رشد کرده‌اند حجاب را به بازی می‌گیرند، و شاید به خاطر این دست‌کاری‌ها اساساً مسئله‌ی حجاب دیگر در دغدغه‌های آن‌ها اولویت نداشته باشد. حجاب را آن‌قدر تغییر داده‌اند که دیگر حجاب دهه‌ی اول انقلاب (که به زنان آسیب فراوانی وارد کرد) تقریباً وجود خارجی ندارد. مبارزات همین زنان و تغییر شکل‌های حجاب باعث شده است که حکومت ناچار شود هزینه بدهد. هم هزینه‌ی مالی و هم هزینه‌ی حیثیتی. مثلاً در عربستان سعودی عملاً حجاب اجباری است، اما واکنش عمده‌ای از سوی زنان سعودی در مقابله با حجاب دیده نمی‌شود. این تفاوت نشان می‌دهد که واکنش جوامع مختلف با یکدیگر فرق دارد. زن ایرانی در بی‌حجابی پیشینه‌ای دارد. جز کشف حجاب در دوران رضا شاه، که یک رویداد مهم بوده، بسیاری زنان بعدها هم حاضر نشدند که دوباره حجاب بر سر کنند. خصوصاً در دوره‌ی محمدرضا شاه، آزادی عمل وجود داشت و حجاب داشتن یا حجاب نداشتن اختیاری بود. پس از رضا شاه، تنها زنانی که از کشف حجاب عصبانی بودند دوباره حجاب سر کردند. بسیاری بی‌حجاب باقی ماندند. تحولی در جامعه اتفاق افتاده بود که روحانیت آن را پیش‌بینی نمی‌کرد. روحانیون تصور می‌کردند وقتی دوره‌ی رضا شاه تمام شود، همه‌ی زنان ایرانی دوباره به زیر حجاب می‌روند؛ اتفاقی که رخ نداد، و بعد از رضا شاه و در دوره‌ی فرزندش حجاب انتخابی شد و بخش عمده‌ای از زنان ایرانی دیگر حجاب را کنار گذاشته بودند. این زنان مادران نسل‌هایی شدند که بعدها در دانشگاه‌ها، در مشاغل مختلف، و حتی در فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی حضور یافتند. حضور زنان بی‌حجاب تا موقعی که آقای خمینی آمد، ادامه داشت. امروز هم با حرکت مبارزاتی زنان در جامعه روبه‌رو هستیم، که در برخی موارد البته افراطی می‌شود، تا جایی که گاهی به جای زنی آراسته و شیک با یک مانکن غیرعادی، که دل‌پذیر هم نیست، روبه‌رو می‌شویم.

برخی از مفسران، پیشرفت‌های زنان ایرانی بعد از انقلاب را به مسائلی مانند تأسیس دانشگاه آزاد و تحول سبک زندگی و افزایش دانش، توانایی، و اعتماد به نفس زنان ربط می‌دهند، یعنی وضعیتی که امروز زن طبقه‌ی متوسط ایرانی را به معیارهای فمینیستی نزدیک‌تر کرده است. در همین حال، زنان ایرانی با یک ایدئولوژی زن‌ستیز فعال در حکومت مواجه هستند. آیا در چنین شرایطی، تبعیض مثبت و فمینیسم رادیکال می‌تواند راهگشای وضعیت زنان در ایران باشد؟

تبعیض مثبت باید به صورت سیاست فرهنگی و از جانب اهالی قدرت به اجرا در آید. مردم در زمینه‌ی تبعیض مثبت نمی‌توانند کاری انجام دهند، زیرا ابزار کافی برای اجرای آن را در اختیار ندارند. فعالان هم تنها می‌توانند مردم را تهییج کنند و این خواسته را در جامعه مطرح کنند، که البته مطرح هم کرده‌اند. در زمان برگزاری انتخابات مجلس

دهم، کارزاری برای افزایش نامزدی زنان به راه افتاد که چندان مؤثر نبود، و در انتخابات شوراها هم اساساً ضرورتی نداشت، زیرا تعداد زیادی از زنان برای انتخابات شوراها خود را نامزد کرده بودند. در خصوص حضور زنان در دولت هم تلاش‌های فراوانی صورت گرفته که تا کنون ناموفق بوده، و در طول این چهار دهه تنها یک وزیر زن و آن هم در کابینه‌ی آقای احمدی‌نژاد حضور داشته، و بقیه‌ی رؤسای جمهوری جرئت و اجازه‌ی چنین کاری را نداشته‌اند. اما پرسش شما درباره‌ی نقش فمینیسم رادیکال؛ باید توجه داشت که بدون یک تحول سیاسی جدی، فمینیسم با هر شدتی نمی‌تواند به صورت مثبت تأثیرگذار شود.

جنس این حرکتی که شما توصیف می‌کنید، و البته در نهادهای قدرت جمهوری اسلامی هم کمتر جایگاهی دارد، حرکت اصلاحی گام به گام و کند است. در حالی که بسیاری از زنان عادی جامعه آزادی بیشتر می‌خواهند و برای دستیابی به حقوق برابر، عمر نوح و صبر ایوب ندارند. آیا در چنین شرایطی، فمینیسم رادیکال می‌تواند راه حل مناسبی باشد؟

سیاست‌های جاری حکومت در ایران ضد زن است، و زنان باید هوشیار باشند که مثلاً در زمینه‌ی اشتغال (در برابر اعطای امتیازات ویژه) جایگاه شغلی خود را از دست ندهند. مرخصی زایمان زنان در ایران طولانی شده؛ اما اغلب زنان پس از بازگشت از مرخصی، شغل خود را از دست می‌دهند و یا دست کم جایگاه سابق را ندارند. زنان ایرانی باید تلاش کنند تا خودشان را در تشکلهای مستقل تعریف کنند. زنان امروز ناچارند آهسته و بی‌وقفه کار کنند. عجالتاً راه دیگری پیش رو ندارند. ظاهر عجیب و غریب برخی زنان، نرخ بالارونده‌ی طلاق، نرخ بالارونده‌ی آسیب‌های اجتماعی، اعتیاد، و تن دادن زنان به روابط آزاد برای فرار از قوانین سختگیرانه‌ی زناشویی در جمهوری اسلامی (زن سند نکاح را امضا نمی‌کند چون دلش نمی‌خواهد به نام ازدواج، آزادی‌هایش سلب شود)؛ بخشی از این اتفاقات از پیامدهای فمینیسم رادیکال است. بخشی از این حرکات مثبت و بخشی هم منفی است. بخشی از مسائل زنان ایرانی محصول وضعیت اقتصادی کشور است، که به ویژه به زنان و کودکان آسیب می‌رساند و بخش دیگر حاصل بیدار شدن اراده‌ی زنان است که می‌خواهند بنا به خواست خود زندگی کنند و اجازه ندهند که قانون، به نام اختیارات نامحدود شوهر، در برابرشان محدودیت ایجاد کند.

ازدواج سفید یا برهنه شدن اعتراضی زنان نوعی تابوشکنی در مقابل ارزش‌های جمهوری اسلامی است. این‌گونه تابوشکنی‌ها تا چه اندازه می‌تواند برای زنان ایرانی دستاوردی داشته باشد؟

تابوشکنی همواره تأثیرگذار است؛ در همه‌ی جوامع، زنان تابوشکن جنبش‌های مدنی را به راه انداخته‌اند. مثلاً در آمریکا، اگر رزا پارکس سیاه‌پوست جسارت به خرج نمی‌داد و در اتوبوس روی صندلی قسمت سفیدپوستان و کنار آن‌ها نمی‌نشست، جنبش برابری سیاهان در آمریکا دست کم به تأخیر می‌افتاد و دیرتر به نتیجه می‌رسید. هر حرکت

تابوشکنی می‌تواند مؤثر باشد، اما حرکت باید وجاهت هم داشته باشد. مثلاً اگر آن خانم سیاه‌پوست در خیابان‌های آمریکا برهنه می‌شد، شاید نمی‌توانست جنبشی را راه بیاندازد و به هدفش نمی‌رسید. او ممنوعیتی را شکست و با این کار او جریانی شروع شد که در جامعه‌ی آمریکا به صورت بالقوه ظرفیت آن وجود داشت و حرکت او این ظرفیت را آزاد کرد. ولی مشخص نیست لخت شدن زنی در خیابان‌های ایران که روی بدنش شعاری تلو کرده، برای جنبش زنان ایران نتایج مثبتی به دنبال داشته باشد. در تحلیل وضعیت هر جامعه، باید مشخصات و ویژگی‌های آن جامعه را در نظر بگیریم، و باید مطابق با سازوکار رایج در جامعه راه حل‌ها را پیدا کنیم. ما در ایران به جنبش‌های مدنی نیاز داریم، و اتفاقاً برهنگی اعتراضی در ایران می‌تواند دستمایه‌ی سرکوب جنبش زنان شود. جنبش‌های اجتماعی هر جامعه باید با بنیان‌های فکری اکثریت مردم تناسب داشته باشند. حرکاتی از جنس «برهنگی اعتراضی» نشانه‌ی فمینیسم انفجاری در واکنش به زن‌ستیزی جمهوری اسلامی است. قابل تصور است که در نبود جمهوری اسلامی و در صورت ضعف آن، درصد بالایی از زنان ایرانی نیمه‌برهنه به خیابان‌ها بریزند. این نتیجه‌ی طبیعی سیاست‌های بد و جابرانه‌ی حکومت است.

کارزار «چهارشنبه‌های سفید» برای مقابله با حجاب اجباری در ایران به راه افتاده، و همزمان رهبر جمهوری اسلامی در زمینه‌ی فرهنگی فرمان «آتش به اختیار» صادر کرده است. امامان جمعه این حرکت را «چهارشنبه‌های سیاه» خوانده‌اند و نیروهای حزب‌الله زنان را به اسیدپاشی تهدید کرده‌اند. نظرتان درباره‌ی این کارزار چیست؟

به نظر من، این کارزار حرکت مثبتی است. چند نفر دیوانه یا مأمور و آتش به اختیار و گوش به فرمان رهبر نباید باعث عقب‌نشینی زنان شوند. این جدالی بین زنان ایرانی و حکومتی است که حقوق آنان را به رسمیت نمی‌شناسد. ولی فقیه هم اسیدپاشی و خشونت علیه زنان را هرگز به صورت علنی محکوم نکرده است. با این حال، نمی‌شود از زنان توقع داشت که در این بلبشوی سیاسی، زیاده خطر کنند. ای کاش طومارهایی امضا می‌کردند و برای ولی فقیه می‌فرستادند و به صورت جدی از او می‌خواستند در سخنرانی‌های عمومی اسیدپاشی و خشونت علیه زنان را به صورت مطلق محکوم و ممنوع اعلام کند. این حرکت مدنی خوبی است و مخاطره‌ی زیادی هم ندارد. در شگفت‌ام که چرا تا کنون زنان به این کار اقدام نکرده‌اند.

آیا واکنش خشن حکومت به این حرکت را می‌توان نشانه‌ای از اثرگذاری آن دانست؟

حتماً همین‌طور است. جنس این حرکت هم اساساً خردمندانه است. به زنان نمی‌گوید که لخت شوید، تتو کنید، یا لباس خیلی تنگ بپوشید که تن‌تان پیدا باشد؛ تنها گفته است روسری سفید بر سر کنید. حتی از همان اوایل انقلاب چنین بحثی مطرح بود و خیلی از ما شال سفید داشتیم و بر سر می‌کردیم تا سیاهی پوشش زنان در خیابان‌ها را

بشکنیم. «چهارشنبه‌های سفید» حرکت بسیار خوب و مناسبی است، و البته حکومت هم در برابرش واکنش نشان می‌دهد. این حرکات به تدریج تأثیر خود را بر جای می‌گذارد و حکومت ناگزیر می‌شود خشونت مجانبین و آتش به اختیاران را متوقف کند. در اوایل دوران انقلاب، عده‌ای از همین افراد مرتبط با حکومت شروع کردند به اسیدپاشی روی زنان بی‌حجاب؛ اما آن موقع آقای خمینی به همراهی و حضور خیابانی زنان احتیاج مبرم داشت، و به همین دلیل به شدت با این موضوع برخورد کرد و علیه اسیدپاشی فرمان داد. الان آقای خامنه‌ای هم اگر بخواهد، می‌تواند به جای تلف کردن وقت خودش و مردم، واضح و صریح اعلام کند اسیدپاشی ممنوع است و در پرونده‌های اسیدپاشی مداخله کند. این که چنین اقدامی نمی‌کند، فقط تردیدهای جدی در مورد نیت و خواست اصلی او را تقویت می‌کند.

در ایران، یکی از روش‌های توهین و تحقیر زنان «فاحشه» خواندن آنهاست. در چنین مواردی، تابوشکنی و قبح‌زدایی از کارکارگران جنسی مؤثرتر است یا نفی و تقبیح این صفت و عمل؟

جمهوری اسلامی خودش قبح این صفت را ریخته است! وقتی ارگان رسمی انصار حزب‌الله بدترین کلمه در عرف جامعه‌ی ایران (سلیطه) را به شهیندخت مولاوردی، معاون امور زنان رئیس‌جمهور، نسبت می‌دهد و شکایت این خانم هم به جایی نمی‌رسد و آن نشریه تنها بعد از چند روز و حتی بدون عذرخواهی، دوباره منتشر می‌شود، معنایش این است که قبح موضوع ریخته و اتفاقاً ائمه‌ی جمعه‌ی تحت امر ولی فقیه نیز قبح آن را با بیاناتشان بیشتر می‌ریزند. حالا در نظر بگیرید که خانم مولاوردی یک زن مذهبی محجبه و از جنس جمهوری اسلامی است. صلاحیت او برای پست معاونت رئیس‌جمهور توسط ارکان حکومت تأیید شده است. وای به حال زنانی که از طیف‌های سیاسی دیگری هستند و در حوزه‌های دیگر همچنان فعالیت می‌کنند. این در حالی است که، در کشورهای غربی تلاش شده به روسپی‌گری وجهت صنفی داده شود، و به همین دلیل این افراد را «کارگر جنسی» می‌نامند، که البته شامل مردان هم می‌شود. با این وصف، همچنان قبح اجتماعی آن باقی است. در ایران اسلامی، مطبوعات مورد حمایت حکومت هر زن فعالی را می‌توانند به فحشا متهم کنند. همین مطبوعات بارها این القاب را به من، که ۲۲ سال پروانه‌ی معتبر وکالت دادگستری داشته‌ام، نسبت داده‌اند.

واکنش شما چه بود؟

هیچ. در ایران مرجعی برای دادخواهی وجود ندارد. به کانون وکلای دادگستری، که رئیس وقت آن آقای افتخار جهرمی بود، مراجعه و موضوع را مطرح کردم. ایشان برایم پیغام فرستاد که مصلحت این است که در برابر این برچسب‌ها سکوت کنید. به مرکز تازه‌تأسیس حقوق بشر اسلامی هم مراجعه کردم و شکایتی ثبت کردم که این القاب مرا در معرض خطر مرگ قرار می‌دهد و هر کسی می‌تواند با استناد به این صفات شیطانی، مرا مهدورالدم تصور کند

و بکشد. به درخواست شکایتم جواب رد دادند، و تنها با اصرار توانستم شماره‌ی ثبت نامه در دفترشان را بگیرم و در اختیار فرزندانم قرار دهم تا اگر اتفاقی برایم رخ داد، منشأ و منبع آن مشخص باشد. اوایل انقلاب، روزی که در اعتراض به لغو قانون حمایت خانواده وارد اعتراض خیابانی شدیم، در حضور پلیس، مردانی به ما فحش‌های رکیک می‌دادند. پلیس ساکت بود و زنان یکی یکی از فرط خجالت صحنه را ترک می‌کردند و کنار می‌رفتند. جمهوری اسلامی ایران شیوه‌های سرکوب زنان را از همان آغاز شکل‌گیری‌اش انتخاب کرده است. برخوردهای امروز اصلاً تازگی ندارد.

مصاحبه‌کننده: مانی تهرانی

مهرانگیز کار وکیل، حقوقدان، و از فعالان حقوق زنان و حقوق بشر است.